سخنرانی مسجد سید - اصفهان جلسه 14

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرِينَ.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ) [1]

با توجّه به این که امشب، شب ولادت حضرت امام حسن مجتبی7 است، اگر بخواهیم مطالب شب گذشته را ادامه بدهیم، با وضعیت مجلس و زمان، تناسب کامل نخواهد داشت. من بسیار خوشحال شدم از این که این شعار بزرگ اسلامی در این شهر دینی و مذهبی اقامه شده است و به نام ولادت امام مجتبی7 مجلس جشن بر پا شده است. این نشانه کمال ایمان شما مردم اصفهان است. خداوند به حرمت امام حسن7 مشکلات همه شما را برطرف نماید و عیدی کامل از دربار امام زمان7 به مرد و زن و بچّه و بزرگ شما عطا نماید.

یک کلمه از مطالب شب گذشته به عرض می‌رسانم و وارد مبحثی میشوم که مربوط به امام حسن7 است. چون امشب باید یک مقدار از ایشان صحبت بشود.

آقایان علما! فضلا! دانشمندان! همان طور که شب گذشته عرض کردم، قرآن، ظاهری دارد و باطنی دارد. از باطن قرآن جز کسانی که علم قرآن به آن‌ها سپرده شده است، کس دیگری آگاه نیست و ما از راه علم به باطن قرآن، حجج الهیه و خلفای الهی را تشخیص میدهیم. از راه علم به باطن قرآن، تشخیص می‌دهیم که خلیفه پیامبر9 کیست؟ علی7 است یا ابابکر است؟ علی7 است یا عمر است؟ علی7 است یا عثمان است؟ علی7 است یا معاویه؟ از راه علم به قرآن و باطن قرآن

تشخیص میدهیم خلیفه بعد از علی‌بن ابی‌طالب7 کیست؟ امام حسن7 است یا معاویه؟ امام حسین7 است یا یزیدبن معاویه؟ علی‌بن الحسین7 است یا مروان و فرزندان او؟

علم باطن قرآن، نزد (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكتابِ) [2] است. چنان چه ان شاء الله در شب‌های آینده خواهیمگفت، (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكتابِ) علی7 و اولاد علی‌بن ابیطالب: است. این آیه‌ای که خواندم، ظاهری دارد و باطنی. باطن این آیه، مربوط به امیرالمؤمنین7 و امام حسن7 و امام حسین7 است.

خوب توجّه کنید! قرآنی که احکام فرعی و جزئی ما را بیان کرده است، مثلاً حکم دماء ثلاثه زن‌ها را بیان کرده است و همچنین حکم نماز و روزه و زکات و قصاص را اجمالاً بیان کرده است، این قرآن نمیشود نسبت به خلفاء پیغمبر9 که حجج الهیه بعد از پیغمبر9 هستند، ساکت باشد و هیچ نگفته باشد. محال است! چرا؟ چون:

(وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ) [3]

(وَ كُلَ شَيْ‏ءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ) [4]

(ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‏ءٍ) [5]

قرآن مدّعی است که هر چیزی را گفته است و همین طور هم هست. حال قرآنی که احکام فرعیه ما را بیان کرده، نمیشود راجع به حجج الهیه و خلفاء پیغمبر9 هیچ مطلبی نگفته باشد. قرآن در خصوص حجج الهیه، مطالبی گفته است. چه چیز را گفته است؟ همین را که مذهب ما، امامیه جعفری اثنی عشری است، این را قرآن گفته است. مذهب ما شیعه اثنی عشری، در قرآن ذکر شده است. پیشوایان دوازده گانه ما در قرآن ذکر شده است. نهایت در باطن قرآن ذکر شده، نه در ظاهر قرآن.

مثلاً قرآن میفرماید: ماه‌های دوره اسلام، دوازده تاست. قرآن می‌گوید: مذهب صحیح و دین پا بر جا همین است که ما دوازده ماه قائل باشیم:

(إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً في كِتابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ) [6]

باطن این آیه اشاره به دوازده امامی است که به منزله دوازده ماه درخشان در دوره نبوّت و رسالت ختمیه حضرت محمدبن عبدالله9 میباشند. قرآن از این دوازده امام به عناوین مختلفه تذکر داده است ولی به باطنش، نه به ظاهرش. و این سرّی و حکمتی دارد؛ حال موقع بیان حکمتش نیست.

آیه‌ای که در ابتدای منبر خواندم، راجع به سه امام از امامان ما شیعه اثنی‌عشریه است. یکی از آن‌ها امیرالمؤمنین علی7 است. دو امام دیگر، امام حسن7 و امام حسین7 هستند. در این آیه مبارکه به این سه امام اشاره و تذکر داده شده است. البتّه تذکر به عنوان لفظ علی‌بن ابیطالب7 و به عنوان لفظ حسن‌بن علی7 و حسین‌بن علی7 نیست، تحت یک عناوین دیگر است که آن عناوین در این سه بزرگوار، بسیار روشن و نمایان است. معنی ظاهر آیه چیست؟ معنی ظاهر آیه مبارکه این است: (یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا) ای کسانی که ایمان آوردید و مسلمان شدید (اتَّقُوا اللهَ) خدا را بپرهیزید (وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ) و ایمان بیاورید و باور کنید آن‌چه را که پیغمبر خدا9 برای شما آورده است. به او ایمان بیاورید، عقیده پیدا کنید، عمل کنید. (یؤْتِکمْ کفْلَینِ مِن رَّحْمَتِهِ) خدا به شما دو کفل از رحمت خودش را میدهد. دو قطعه رحمت خودش را خداوند به شما عطا میکند. (وَ یجْعَل لَّکمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ) و برای شما یک نوری و روشنایی قرار خواهد داد که به آن روشنایی، راه بروید، سیر کنید، مشی کنید. (وَیغْفِرْ لَکمْ وَ اللهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ) [7] و خداوند گناهان شما را میآمرزد و خداوند آمرزنده و مهربان است. این معنای ظاهر آیه است.

در روایات اهلالبیت: که مبین باطن قرآن هستند و ظاهر کننده حقایق پنهانی قرآن هستند، وارد شده است که مراد از این نور، علی‌بن ابیطالب7 است. خدا در این آیه از قرآن، از علی‌بن ابیطالب7 به عنوان یک نوری که راهنمای ما باشد و ما را در سیر و سلوک هدایت کند، یاد کرده است و درست هم هست. در سیر و سلوک راه بندگی خدا، علی‌ابن ابی‌طالب7 بزرگ‌ترین راهنمای مسلمانان جهان است.

آقایان علماء! فضلاء! طلاب! به شما عرض میکنم. شما در مسأله توحید و خداشناسی، تمام کتاب‌های شیعه و سنّی را مراجعه کنید. اگر در رشته معرفت خدا، یک صفحه که ده سطر داشته باشد، از ابوبکر، از عمر، از عثمان پیدا کردید! محال است! البتّه عثمان را که ولش کنید! او یک حاجیزاده عیاش پولدار کیاف بوده است. او را قاطی موجودات نکنید! باز هر چه باشد همان شیخین هستند. آن سومی را که هیچی! ولش کنید. از معاویه، آقا دایی سنی‌ها هم مطلبی پیدا نمی‌کنید! سنّی‌ها با ما برادرند، اما برادر ابوینی نیستند بلکه برادرِ أبی هستند. برادر هستند، امّا از پدر، نه از مادر. پدر ما و سنیها، خاتمالانبیا9 است. ننه آن‌ها عایشه امالمؤمنین است. ولی ما از او نیستیم. والده مقامی ما حضرت خدیجه کبری3 است. آقا دایی آن‌ها خال المؤمنین معاویه است ولی آقا دایی ما، او نیست!

به هر حال، اگر شما در تمام کتاب‌های شیعه و سنی یک صفحه پیدا کردید که ده خط نه بیشتر، در معارف توحیدی خدا شناسی، یک حرف صحیح و حسابی، از ابوبکر الصدیق -رضی الله عنّا جمیعاً: خدا از ما راضی باشد- و از عمر الفاروق -رضی الله عنّا- و از معاویه خال المؤمنین، نقل شده باشد، بیایید با چاقو زبان بنده را ببرید! من التزام از زبانم میدهم!

این‌ها 22 سال پیش پیامبر9 بودند. پای منبر پیغمبر9 مینشستند، سخنان پیغمبر9 را میشنیدند، آیات قرآن را میشنیدند. قرآن و کلمات پیغمبر9 از معارف توحیدی و خداشناسی مملوّ است: جلال خدا، جمال خدا، قضای خدا، قدر خدا، بداء خدا، مشیت خدا، صنع خدا، اختراع خدا، ابداع خدا و... که اگر بگویم، یک ساعت طول میکشد. این‌ها یک سر سوزن از تمام این معارف، بهره برنداشتند و سخنی برای مسلمانان به یادگار نگذاشتند. اگر گذاشتند، نشان بدهید!

عُمَری‌هایی که این قدر دنبال عُمَر میروید! دارم با شما حرف میزنم! اگر شما یک صفحه در معارف توحیدی از این بزرگواران آوردید که به قدر صدرالمتألّهین ملاصدرا شیرازی یا میرداماد و یا فیض کاشانی که همگی در همین اصفهان درس خوانده و ملا شده‌اند، به قدری که این‌ها راه را در معارف الهیه باز کرده‌اند و به پیروی علی‌بن ابی‌طالب7، کلماتی گفته‌اند، اگر به قدر گفتار این‌ها، شما یک صفحه از آن بزرگواران، گفتار معارف توحیدی آوردید، چاقو بیاورید و زبان بنده را ببرید! آن بزرگواران اگر پای منابر توحیدی بنده می‌بودند، اصلاً نمی‌فهمیدند من چه می‌گویم! با این که بنده هیچ چیز بلد نیستم. من قابل نیستم که نعلین طلبه‌ها را هم جفت کنم. خاک پای طلبه‌های شیعه نیستم. با همه این‌ها، اگر ابوبکر و عمر و عثمان پای منبر بنده می‌بودند، اصلاً نمی‌فهمیدند من راجع به توحید چه می‌گویم!

اما بیایید علی‌بن ابیطالب7 را مشاهده کنید. «نهج البلاغه»اش موجود است. خطبه‌های علی‌بن ابیطالب7، خطبه غرّایش، خطبه توحیدی‌اش و خطبه‌های مفصّله‌اش موجود است. بزرگان دانشمندان فلاسفه و عرفای دنیا را مبهوت کرده است. خدا رحمت کند آن‌هایی که در همین اصفهان، پایه‌گذاری تشیع کردند و ولایت علی7 را آشکار کردند.

خدا شاهد است در سال 21 خورشیدی، که من حَجَة الاسلام رفتم، رئیس دارالحدیث مدینه، «شیخ احمد دهلوی» بود. در دار الحدیث، با او نشستم و قدری صحبت کردم. مجلس مفصّل بود و نمیخواهم آن مجلس را بگویم. وقتی که من دو سطر از عبارات توحیدی علی‌بن ابیطالب7 را خواندم، او گیج شد. گفت: «شینو هذی؟» این‌ها چیست؟ گفتم: هیچ! کلمات علی‌بن ابیطالب7 ماست.

حالا کجایش را دیده‌ای! به قول بچّه‌ها، این هنوز اوّل سرش است، بدبخت! آن‌قدر علی‌بن ابیطالب7 در معارف توحیدی سخن دارد که دنیا را از نور معرفت خدا مملوّ کرده است. گفت: علی7 نوشته‌ای هم دارد؟ گفتم: بله. هم خودش دارد، هم بچّه‌هایش دارند. گفت: چیست؟ گفتم: «نهج البلاغه». به جان خودم، فوری پیش‌خدمت کتابخانه را خواست و گفت: برو در این مکتبه‌های مدینه، ببین «نهج البلاغه» علی7 پیدا می‌شود یا نه؟ رفت و پیدا کرد و آورد. در اثر خواندن، گیج شد! رئیس دارالحدیثِ آن‌ها هم بود. همه این‌ها در حالی بود که فقط سه خط از معارف علی7 را خواندم.

علی7 در اسلام، نور است. علی7 در اسلام، راهنماست. راه بندگی، راه معرفت و راه تعظیم خدا را علی7 باز کرده است. قربان خاک پای قنبر علی7 بروم. اگر کسی بخواهد راه بندگی خدا را طی نماید، باید به نور هدایت علی‌بن ابیطالب7 طی کند. اوّلِ راه بندگی، معرفت خداست، سپس دنبال معرفت رفتن و عمل کردن به فرمایشات خداوند است. این راه را علی7 بر روی مسلمین باز کرده است. به خدا اگر علی7 نمیبود، از این حضرات دیگر، از این جمهوری‌خواه‌هایی که در روز عید غدیر یک حزبی درست کردند، حزب جمهوری‌طلب که در رأسش، شیخین بودند، اگر علی7 نمیبود، از این‌ها یک سر سوزن معارف توحیدی بروز نمیکرد و اسلام خفه میشد! علی7 است آن نوری که ما به روشنایی او، مراحل بندگی خدا و معرفت حقّ تعالی را سیر میکنیم؛ معرفت خدا را از راه گفتارش و بندگی را از راه رفتارش.

اگر شما از تمام کتاب‌های سنی‌ها، یک روایت و حدیث آوردید که حضرت ابوبکر الصدیق از خوف خدا، یک نوبت غشّ کرده باشند! اگر یک روایت آوردید که حضرت فاروق عمربن الخطاب -رضی الله عنّا جمیعاً- پدر زن پیغمبر9، این‌ها محترم هستند باید اسمشان را با عظمت برد! یک نوبت از خوف خدا غشّ کرده باشند یا رعشه‌ای به بدنشان پیدا شده باشد! محال است بتوانید چنین حالاتی را برای آن‌ها پیدا کنید. ولی علی7، خداشناس است که در راه بندگی خدا، آن قدر شب‌ها ناله می‌کند و رعشه به بدنش می‌افتد که گاهی به حال اغماء و بی‌هوشی میافتد. این مطلب را دشمن نقل کرده است. ان شاء الله شب‌های متعلّق به امیرالمؤمنین7 مقداری از این مطالب را خواهم گفت.

پس آن نوری که (تَمْشُونَ بِهِ)، آن نوری که ما به آن نور، راه معرفت و راه بندگی خدا را میپیماییم، علی7 است؛ به تصدیق دشمن و دوست، به اعتراف مخالف و موافق. خداوند به این سمت و به این صفت در قرآن مجید در مورد علی‌بن ابیطالب7 تذکر داده است: (نُورًا تَمْشُونَ بِهِ). اگر ایمان به

این پیغمبر9 آوردید و هر آن چه را که این پیغمبر9 میگوید باور داشتید، خدا نوری که راهنمای شما باشد، به شما میدهد. الحمد لله، ما شیعه اثنی‌عشریه، به پیغمبر9 ایمان آوردیم. باور کردیم هر آن چه را که این پیغمبر9 فرمودند. پیغمبر9 فرمودند: «عَلِی مَعَ الْحَقِ وَ الْحَقُ مَعَ عَلِی یدُورُ حَیثُمَا دَارَ » [8] ، علی7 با حقّ است و حقّ با علی7 است و هر کجا علی7 برود، حقّ رفته است و هر کجا حقّ باشد، علی7 آن جاست. این گفته پیغمبر9 را ما باور کردیم و خداوند متعال، نور ولایت علی‌بن ابی طالب7 را به ما عطا فرمود. این مطلبی بود در مورد (نُورًا تَمْشُونَ بِهِ).

قبل از آن، فرموده بود: (یؤْتِکمْ کفْلَینِ مِن رَّحْمَتِهِ)، خدا به شما دو کفل از رحمتش را میدهد. دو کفل از رحمت خدا به موجب روایات، وجود مقدس حضرت امام حسن مجتبی7، فرزند بزرگ علی‌بن ابیطالب7 از رحم مطهّره حضرت زهرا3 است و کفل دوم، حضرت امام حسین7 است. این دو، دو کفل رحمت خدا هستند. اسمشان هم دلالت می‌کند. وقتی حضرت امام حسن7 به دنیا آمد، امیرالمؤمنین7 اسم او را «حرب» گذاشتند. حرب یعنی جنگ. علی7 شجاع بود؛ علی7 مرد میدان بود؛ علی7 دلاور اسلام بود؛ از همان اوّل دلش میخواست بچّه‌هایش هم جنگی بار بیایند. مثل ما نبود که بچّه‌هایمان را مامانی و ننر و نازنازی به عمل می‌آوریم به طوری که بچه‌مان جوراب پلاستیکی بپوشد، مثل عروسک‌ها خودش را درست کند، میرزا قشمشم در خیابان راه برود! علی7 این کارها را نمیکرد. علی7 بچّه‌هایش را جَنگی بار می‌آوُرد. مسلمان باید جنگی باشد.

این‌جا یک نکته‌ای بگویم. اسلام روی دو پایه پیش رفته است: فرهنگ و جنگ، دانایی و توانایی. نیمی از قرآن راجع به علم و دانش سخن می‌گوید، تشویق می‌کند، تحریص و ترغیب میکند. ملا را زنده و نادان را مُرده میشمارد. عالم را انسان و جاهل را حیوان میشمارد. نصف قرآن به علم و دانش و فرهنگ تشویق میکند. یک قسمت مهمّ قرآن هم به جنگ و به نیروی دفاعی می‌پردازد. مسلمان باید قدرت دفاعیش به حدّ اعلی باشد.

(وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّکُمْ) [9]

(قاتِلُوا الْمُشْرِکینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً) [10]

اسلام از مرد مسلمان ترسو بدش میآید. می‌گوید: «إِنَّ اللهَ ... یحِبُّ الشَّجَاعَةَ وَ لَوْ عَلَى قَتْلِ حَیةٍ» [11] خداوند مرد شجاع دلاور را دوست می‌دارد و لو شجاعتش به این باشد که ماری را بکشد.

البتّه علی7 هم بچّه‌هایش را دوست میداشت. در عین این که دوست میداشت، این‌ها را در میدان جنگ می‌بُرد تا قعقعه نیزه‌ها، شیهه اسب‌ها، کشته شدن دلیران و دلاوران و جنگ کردن جنگ‌جویان و شجاعان را ببینند. ببینند و چشم آن‌ها از خون پر شود و از جنگ کردن و کشتن و کشته شدن یلان و دلاوران مغزشان قوی شود. حضرت علی7، امام حسن7 و امام حسین7 را همراه خودش میبرد. خودش مثل شیر جلو میافتاد. بچهها را عقب سر میانداخت. به معرکه حرب و میدان جنگ میبرد تا چشم آن‌ها به تیغ زدن و تیغ خوردن آشنا باشد. تو به علی7 چه شباهتی داری؟ بگو! شیعه! چه شباهتی به علی7 دارید؟ عِلمتان نمونه عِلم علی7 است یا قدرت دفاعی و جنگی‌تان؟ پخمهها! دو تا اسب شیهه بکشند، میدان را خالی میکنید و در میروید!

خلاصه، علی7 مرد دانش بود، علی7 مرد فرهنگ بود و علی7 مرد جنگ بود. اسم بچّه‌اش را «حرب» گذاشت، یعنی جنگ؛ برای این که آن‌ها جنگی بار بیایند. پیغمبر9 آمدند. فرمودند: بچّه‌ام به دنیا آمده است؟ علی7 عرضه داشت: آری. فرمود: اسم گذاشته‌اید؟ بله. چه اسمی؟ عرض کرد: حرب! فرمودند: نه! اسمش را «حسن» بگذارید.

اتفاقاً این اسم و اسم امام حسین7 هم سابقه قبلی نداشت. با این که عرب قبائل فراوان داشت، با این که عرب از زمان اسماعیل7 که «ابوالعرب» است تا آن تاریخ، بسیار زیاد و تقریباً غیرمتناهی بودند و اسم‌های مختلف گذاشته بودند، امّا اسم «حسن» و «حسین» برای احدی گذاشته نشده بود. «حَسْن» و «حَسین» اسم بوده، امّا «حَسَن» و «حُسَین» برای هیچ فردی در اعراب نام نهاده نشده است. این دو اسم را خدا برای بچّه‌های فاطمه زهرا3 ذخیره کرده بود.

پیامبر9 فرمودند: اسمش را «حَسَن» بگذارید. ابن شهرآشوب در «مناقب» از پیغمبر9 نقل میکند: «سُمِّی الْحَسَنُ حَسَناً لِأَنَّ بِإِحْسَانِ اللهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرَضُونَ» [12] . «حَسَن» را «حَسَن» گفتند، چون نور مقدّس او از نور احسان خدا منشعب است؛ مظهر احسان خداست؛ مظهر رحمت خداست. بعد حسین7 هم که به دنیا آمد، همین واقعه تکرار شد. اتّفاقاً پیامبر9 در ولادت امام حسن7 و امام حسین7 هیچ کدام نبودند. در مسافرت بودند. وقتی برگشتند، امام حسین7 هم متولّد شده بود. پرسیدند: بچّه متولد شد؟ پاسخ دادند: بله. پیغمبر9 گفتند: اسم او را چه گذاشته‌اید؟ باز علی‌بن ابی‌طالب7 اسم امام حسین7 را «حرب» گذاشته بود، یعنی جنگ. پیغمبر9 فرمودند: نه! اسم او را «حسین» بگذارید [13] و بعد فرمودند: «وَ اشْتُقَّ الْحُسَینُ مِنَ الْإِحْسَانِ» [14] «حسین» از احسان مشتق شده است. این مطلب، حدیثی است که ابن شهرآشوب در «مناقب» نقل میکند. یعنی این دو،

حسن7 و حسین7، دو مشکاة، دو مجلاة، دو آئینه و مرآة از احسان و رحمت خدای متعال هستند. امام حسن و امام حسین8، دو رحمت خاصّ خدا هستند. حالا برایتان بیان میکنم.

دو تا حدیث برای شما بیان می‌کنم که این دو حدیث را فریقین نقل کرده‌اند. اهل قبله، یعنی هرکس رو به کعبه می‌ایستد و نماز می‌خواند، باید این دو حدیث را قبول کند؛ چون بزرگان فرقین، شیعه و سنی این دو حدیث را ذکر کرده‌اند.

یک حدیث این است که پیغمبر9 فرمودند: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ إِمَامَانِ، قَامَا أَوْ قَعَدَا» [15] . حسن7 و حسین7 دو پیشوای امّت هستند. خواه قیام به امر کنند و زمام امّت را در دست بگیرند و در میدان حکومت اجتماعی درآیند یا خانه‌نشین شوند و زمامداری امّت نکنند. در هر دو حال، این‌ها پیشوا و امام هستند. این یک حدیثی است که هم شیعه نقل کرده و هم سنی نقل کرده و در این حدیث اعجاز عجیبی است. این حدیث، مسلمانان را آگاه کرد که امام حسن7 هم قیام دارد و هم قعود، امام حسین7 هم قیام دارد و هم قعود. هر دو، هم در حال زمامداری خواهند آمد و هم در حال خانه‌نشینی. و در هر دو حال، امام هستند.

در حدیث دیگر هم که پیغمبر9 فرمودند: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [16] این را هم سنی و شیعه نقل کرده است. «حسن و حسین8، دو آقای جوانان اهل بهشت هستند.» این جا یک کلمه بگویم: پیرمردها و پیرزن‌ها را به بهشت راه نمیدهند! ملتفت باشید! بهشت جای پیرمرد و پیرزن و اُح و کح و اخلاط انداختن و عصا به دست گرفتن و هِن‌هِن زدن و این حرف‌ها نیست!! لذا پیرمرد ندارد. پیرزن هم ندارد. «أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ مُکحَّلُونَ » [17] . اهل بهشت، همه جوان و سرخ و سفید هستند و قد شمشادی، چشم آهویی، لب یاقوتی، دندان مرواریدی و... دارند! التفات فرمودید؟ همه جوان هستند.

شب عید است. بگویم یک قدری خوشحال شوید! دم در بهشت، یک آرایشگاهی است. صاحب این آرایشگاه، حضرت علی‌بن موسی الرضا7، امام ما خراسانی‌ها در درجه اوّل و امام ایرانی‌ها در درجه دوم و امام شیعه در درجه سوم است. خدا به حقّ امام حسن7، همه شما مرد و زن و عالم و عامی را به زودی به زیارت امام رضا7 مشرّف بفرماید. حالا فصل خربزه خاقانی و انگورهای خلیلی مشهد است. حالا رفتن به آن جا کیف دارد! خلاصه یک آرایشگاهی است مال امام رضا7. اهل بهشت را به آن آرایشگاه میبرند و ایشان را آنجا آرایش میکنند؛ در آنجا، آن‌ها را جوان می‌کنند. دندان‌های پوسیده را دور می‌اندازند و دندان قشنگ و حسابی به او می‌دهند. صورت‌های

مجدّر را با پارافین‌های بهشتی بالا می‌آورند. سرخ و سفیدشان می‌کنند. آن‌ها را چاق و لُمبه و دُنبه می‌کنند! آن‌ها را جوان می‌کنند. این موهای سفید را با پیازش میکنند و دور می‌اندازند. دیگر در بهشت مو برای چی می‌خواهند؟ بهشت شهرداری ندارد. ملتفت باشید! شهربانی هم ندارد. چون در بهشت کثافتی نیست که شهرداری خواسته باشد کثافت‌هایش را بردارد و بهداشت راه بیندازد. جنگ و نزاعی هم نیست که شهربانی لازم داشته باشد. بهشت، جای کثافت نیست. اهل بهشت جوانانی هستند که پیر نمیشوند؛ صحیحی هستند که بیمار نمیشوند؛ غنی‌ای هستند که فقیر نمیشوند؛ دانا و توانایی هستند که نادان و ناتوان نمیشوند. و آقایان اهل اصفهان! بدانید و الله العلی العظیم، بنده به غیر از بهشت به جای دیگر نخواهم رفت! شما هم اگر رفیق ما هستید، با من هم عهد بشوید! ما، هر جا ارباب‌هایمان هستند، باید برویم. مولای ما علی7 هر کجا هست، می‌گوییم: ما هم باید آن جا باشیم. مولای ما، امام حسن7 هر کجا هست، می‌گوییم: ما هم می‌خواهیم برویم پهلوی آقا. میخواهیم برویم سر اصطبل آقا! چون اصطبل‌های بهشت از قصور سلطنتی دنیا بهتر است! ملتفت باشید! می‌گوییم: می‌خواهیم برویم دور آقا.

دیگران هم هر جا اربابانشان است، تشریف ببرند آن جا! حرفی نیست! التفات فرمودید؟ شب عید است، این حرف‌ها را باید برایتان بگویم. هر کس دنبال امام و پیشوای خودش برود. ما دنبال علی7 میرویم. میگوییم: علی7 کجاست؟ مثلاً میگویند: برو در بهشت را بزن. یا می‌گویند: برو به طرف در جهنّم. به طرف جهنّم می‌رویم، آن جا خبری از امیرالمؤمنین7 نیست؛ اسم علی7 و این حرف‌ها نیست. سپس به در بهشت می‌رویم. در می‌زنیم. این مطلبی که الآن می‌گویم، حدیثی است که آن را علامه مجلسی; در جلد معاد «بحارالأنوار» نقل کرده‌اند. خداوند به حقّ محمّد و آل محمّد: طبقات انوار را این ساعت به روح این پسر و پدرش عطا بفرماید. خدایا به حقّ محمّد و آل محمّد: طبقات انوار را از ساحت ولایت دوازده امام: به روح مطهّر علامه مجلسی عطا بفرما. در آن حدیث، آمده است که در بهشت را که میکوبند، کوبه در بهشت صدا می‌کند. صدای کوبه در بهشت، «یا علی» است. صدا که میکند، صدایش «یا علی» است. میرویم در بهشت، کوبه را میزنیم، میگوید: «یا علی! یا علی!» [18] میگوییم همان جا که آقا علی7 است، می‌خواهیم آن جا برویم.

به مطلب برگردیم. اهل بهشت همه جوان هستند. پیرمردها را آن جا راه نمی‌دهند! در آن حدیث مورد اتّفاق فریقین، آمده است که «امام حسن7 و امام حسین7 دو آقای جوانان اهل بهشتند.» دیگران هم خواستند یک حدیثی برای اربابانشان داشته باشند، آمدند و به دروغ نقل کردند که پیغمبر9 فرموده است: «شیخ اوّل و شیخ دوم، آقای پیرمردهای بهشت‌اند!» غافل از آن که بهشت،

پیرمرد ندارد! خود همین دم خروس نشانه این است که این حدیث، جعلی است؛ از دهان پیغمبر9 بیرون نیامده است. چون پیغمبر9 نمی‌گویند: در بهشت پیرمرد است و این‌ها آقای پیرمردهای بهشت هستند. در بهشت، پیرمرد را راه نمی‌دهند. آن‌جا جای اُح و کح نیست! التفات فرمودید؟

دو حدیث از قول پیغمبر9 به اتّفاق فریقین، یعنی شیعه و سنی نقل شده است: یکی این که «امام حسن7 و امام حسین7 دو آقای جوانان اهل بهشتند.» یکی دیگر این که «حسن7 و حسین7 پیشوایند، خواه قائم به امر، خواه زمامدار امّت؛ خواه حاکم و فرمانفرمای امّت در رتق و فتق باشند، خواه خانه‌نشین باشند.» قبلاً گفتم که این، معجزه پیغمبر9 است. خبر غیبی است که داده‌اند که این دو تا آقازاده دو حالت دارند: حالت قعود و حالت قیام. امام حسن7 پس از شهادت امیرالمؤمنین7، قائم به امر شدند و پس از صلح، خانه نشین شدند.

این‌جا باز باید نکته‌ای بگویم: آقایان علماء! به منطق صحیح در علم کلام، قدر مسلّم این است که امام یعنی حجةالله، باید به خلق معرّفی شود. باید مردم او را بشناسد که این حجّت خداست؛ خواه پیغمبر9 گفته باشد، یا حجّت قبل گفته باشد یا این که نشانه‌های حجّیت الهیه از او نمایان شود. باید مردم بشناسد که این حجّت خداست. وقتی شناختند، اگر مردم زیر باز حجّت رفتند و او را یاری کردند، بر او لازم است که قیام به امر کند و زمام حکومت و فرمانفرمایی را در دست بگیرد، سوق عسکر و لشکر کند، کارهای مملکت را اداره کند، دوائر دولتی را راه بیندازد، کارهای حکومتی را به دست بگیرد. امّا اگر مردم زیر بارش نرفتند و اطاعتش نکردند، بر او واجب و لازم نیست که قیام به امر کند و زمام فرمانفرمایی را در دست بگیرد. این، بر اساس میزانِ عقلی است.

امام حسن7، حجت‌اللهی‌اش آشکار بود. بعد از شهادت علی‌بن ابی‌طالب7 مردم کوفه زیر بار او رفتند و با او بیعت کردند و گفتند: ما برای فداکاری و جان‌نثاری حاضر هستیم. پاشو! به میدان برو و با معاویه جنگ کن و خلاصه زمام حکومت را در دست بگیر. بر امام حسن7 واجب بود قیام کند. ایشان هم قیام کرد. بنای سوق عسکر و جمع‌آوری لشکر و مبارزه کردن با معاویه، و خلاصه، در دست گرفتن کار حکومت و مملکت را نمودند. بنای این کار را گذاشتند و قدم در میدان نهادند. در ظرف سه چهار ماه، مطلب برای امام حسن مجتبی7 روشن شد که این جماعتی که مدّعی یاری او شده‌اند، دروغ میگویند. این‌ها متقلّب و منافق هستند. این پدرسوخته‌ها، بی‌دین هستند. این‌ها می‌خواهند هم از توبره بخورند هم از آخور! می‌خواهند دیوار را دو رویه کاه‌گل

کنند! صورتاً با امام حسن7 هستند، باطناً با معاویه رابطه دارند. با معاویه در مقام بیع و شرا هستند. محرمانه با معاویه، سَر و سِرّی دارند. از آن طرف به این‌ها گفته می‌شود: به جانب ما بیایید. به این‌ها وعده داده بودند که اگر سرهنگ هستی، تو را سرتیپ می‌کنیم. اگر حقوقت هزار تومان است، دو هزار تومان به تو می‌دهیم. در حال گفتگوی این هستند که به طرف معاویه بروند و صورتاً هم با امام حسن7 هستند! امام حسن7 دیدند جمعی از قوم و خویشهای سبباش مثل اشعث‌بن قیس لعنةاللهعلیه که پدر زن امام حسن7 است و مثل شَبَث‌بن ربعی لعنةاللهعلیه و مثل خیلیهای دیگر از سران کوفه، صورتاً با او هستند ولی در حقیقت با معاویه هستند. فهمید که برای تسلّط معاویه و مغلوب شدن امام حسن7 نقشه میریزند و خلاصه این که بنا دارند امام حسن7 را دست بسته تسلیم معاویه کنند. آن هم چه طور؟ جنگ را بر پا کنند، بعد در جنگ عقب نشینی کنند و لشکر امام حسن7 را شکست بدهند. در جنگ هم اگر دشمن پیشروی کرد تا «هم فیها خالدون» میرود. اگر این نقشه‌ای که این‌ها با معاویه ریخته‌اند عملی بشود، امام حسن7، امام حسین7، تمام فرزندان علی‌بن ابی‌طالب7 و تمام شیعیان علی‌بن ابی‌طالب7، همه کشته میشوند؛ اصلاً از ولایت علی7 اسمی باقی نخواهد ماند. ریشه اسلام کنده میشود.

شما بدانید! من با صدای بلند می‌گویم، 40 سال است می‌گویم، نه فقط حالا این جا برای شما جمعیت بگویم. گفته‌ام و می‌گویم و ثابت کرده و میکنم: اگر ولایت علی7 نمی‌بود، از اسلام اثری نبود، هیچ! معاویه اسلام را به بازیچه گرفته بود. معاویه میگفت: چه معنا دارد که در شبانه روز که پنج نوبت اذان می‌گویند، اسم این برادر هاشمی ما را یعنی اسم پیغمبر9 را، ببَرَند؟ یعنی چرا باید بالای منارهها بگویند: «أشهد أنَّ محمّداً رسول الله». معاویه میگفت: چرا باید اسم محمد9 را ببرند؟ اخوین هم یعنی عمر و ابوبکر هم زحمت کشیده‌اند و پسر عموی ما عثمان هم زحمت کشیده است! چرا اسم این‌ها را در اذان بلند نمیکنند؟ چرا فقط اسم برادر هاشمی ما را بلند میکنند؟ باید اسم این‌ها هم باشد یا اسم پیغمبر هم برداشته شود. این، نقشه معاویه بود. معاویه میخواست شهادت به رسالت پیامبر اکرم9 را از اذان بیاندازد. معاویه، تخم ابوسفیان است!

ولای علی7 و شیعیان او بود که قرآن و اسلام و احکام را نگه داشت. آن‌ها حکم بلد نبودند؛ آن‌ها قرآن بلد نبودند. کجایید؟ در شب‌هایی که درباره قرآن سخن می‌گویم، ان شاء الله اشاره‌ای خواهم کرد. بیست و دو سال خدمت پیغمبر9 بودند، پاره‌ای از آیات قرآن را نمیدانستند که آیا در قرآن هست یا خیر؟ قرآن را چه میفهمیدند؟ کلمات پیغمبر9 را درک نمیکردند. معارف توحیدی او را درک نکرده بودند. علی7 در حالی که خانه‌نشین بود، اسلام را حفظ کرد. شیعیان علی7 بودند که

معارف مبدئی و معادی و انفسی و اصول و فروع و احکام اسلام را به مسلمانان رساندند، در عین این که روی زمین نشسته بودند.

پس از درگذشت پیغمبر9، مردی یهودی به مدینه آمد. [19] گفت: «پیغمبرتان کجاست؟» گفتند: «فوت کرده است.» گفت: «جانشین او کجاست؟» شیخی که بالای منبر بود را نشان او دادند. مرد یهودی خیال کرد این شخصی که بالای منبر است، یک چیزی است! این جانشین پیغمبر9 است و لابد آثاری از پیغمبر9 در او هست. جلو آمد و از شیخ اوّل پرسید: «شما جانشین پیغمبر9 هستید؟» ابوبکر گفت: «بله!» آقایان! این منبر چه اشخاصی دیده است! هم نور دیده و هم ظلمت دیده است! یهودی گفت: «یک سؤالی دارم.» ابوبکر گفت: «بگو.» گفت: «خدا کجاست؟» ابوبکر گفت: «خدا بالای عرش نشسته است.» یهودی گفت: «پس زمین خدا ندارد!»

خوب، بله دیگر! ایراد یهودی درست است. در حکمت طبیعی، این مطلب مسلّم است که «کلُّ جسمٍ له حَیزٌ مُعین، کلُّ جسمٍ له شکلٌ مُعین.» هر جسمی، یک شکل خاص دارد. هر جسمی، یک حیز و مکان خاص دارد. بنده تا وقتی بالای منبر هستم پایین منبر نیستم؛ پایین منبر از من خالی است. وقتی پایین منبر می‌آیم بالای منبر از من خالی است؛ زیرا جسم هستم. هر جسمی در هر لحظه دو حیز ندارد، بلکه یک «جا» دارد.

وقتی یهودی گفت: «پس زمین خدا ندارد»، حال ابوبکر منقلب شد! گفت: «از مسجد ما مسلمان‌ها برو ملعون! برو زندیق! این حرف‌های زندقه را در مسجد نزن»! آن یهودی، هاج و واج شد! این کیست بالای منبر؟ این دیگر کیست که دارد حرف می‌زند؟ با خود گفت: عمو! من از تو سؤال کردم خدا کجاست؟ تو گفتی: بالای عرش نشسته است. بعد نقض کردم. گفتم: پس زمین، خدا ندارد. خوب، جواب بده! «برو زندیق» و «برو ملعون خبیث» که جواب نمی‌شود. چوب تکفیر، نشانه نادانی است. یهودی شروع به استهزای اسلام کرد. قصد رفتن کرد و با خود می‌گفت: «خوب! فهمیدم! آن که ما انتظارش را داشتیم، این نیست. آن کسی که ما منتظر بودیم از کوه فاران بیاید، این نیست. زیرا که این نایب او که بالای منبر نشسته، هیچ چیزی بلد نیست.» هر شاگردی هم نمونه استاد است. هر شاگردی، نشانه استاد است. هر کمالی که استاد دارد، شاگرد هم نمونه‌ای از آن را دارد.

هر هنر استاد آن معروف شد

جان شاگردش به او موصوف شد

گفت: «ما از این شاگرد فهمیدیم که استادش هم هیچ چیزی نبوده است!» استهزاء میکرد و میرفت. علی‌بن ابی‌طالب7 هم آن‌جا نشسته بودند. چند نفر هم دور ایشان بودند. امیرالمؤمنین7 او را صدا زدند: «اخا الیهود! بیا، بیا! چه سؤال کردی؟» گفت: «برو عمو جان دنبال کارت! او که بالای منبر است چی بود! تو که پایین منبر هستی، دیگر وضعیتت معلوم است!»

یهودی خیال کرد هر کسی پرید و بالای منبر رفت، یک «اعلم العلمائی» است و هر کس پایین منبر نشست، هیچ چیز نمی‌داند. نه! گاه‌گاهی میشود که اساتید بزرگ، پای منبر هستند و نادانی مثل بنده می‌آید بالای منبر قارقار و داردار راه میاندازد. گفت: «عمو! برو دنبال کارت. هیچی!» حضرت اصرار کردند و فرمودند: «حالا بالاخره بیا! آخر چه سؤالی کردی؟ گفت: «در مورد مکان خدا سؤال کردم.» حضرت فرمودند: «چه جوابی داد؟» گفت: «فلان جواب را داد.»

دریای معارف امیرالمؤمنین7 به موج و تلاطم آمد. «أَینَ الْأَینَ فَلَا أَینَ لَهُ.» خدا آفریننده جا و مکان است؛ خدا جا ندارد. «کیف الکیف فلا کیف له.» [20] خدا آفریننده کیفیات است؛ کیفیت و چگونگی ندارد. دریا به موج آمد. الآن نمی‌خواهم حدیث را به طور مفصّل بگویم. یهودی، بهت زده شد. دید این حرف‌ها، ده درجه بالاتر از حرف‌های موسی‌بن عمران7 در توحید خدای سبحان است. گفت: «این حرف‌ها را از کجا میگویی؟» فرمودند: «از پیغمبرم می‌گویم.» گفت: «پیغمبرت این را میگفته است؟» فرمودند: «بله. این، نمی از یم پیغمبر9 است. این، اندکی از هزارِ پیغمبر9 است.» گفت: «خوب! اگر این پیغمبرتان بوده، این همان پیغمبر است که حضرت موسی7 وعده داده است. باید چه کرد تا مسلمان شد؟» فرمودند: «دو جمله بگو.» گفت: «چه بگویم؟» فرمودند: «بگو: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمّداً رسول الله» خدایا به حقّ ذات مقدّست، دم مُردن، ما را به این دو جمله متکلّم فرما. بعد هم یک کلمه‌ای گفت که نمیخواهم آن را بگویم. مسلمان شد. گفت: آقا! پس چرا تو این‌جا نشسته‌ای؟ شما بلند شو و به منبر برو! او کیست که آن جا بالا نشسته است، در حالی که شما این جا هستی؟» جوابی به او دادند. البتّه به عبارتی که من می‌گویم نگفتند، ولی مفهوم مطلب این است: یهودی! مطلب را فهمیدی. بلند شو برو، دیگر در سیاست دخالت نکن! فضولی موقوف! بلند شو برو. تو چه کار به این کارها داری؟

آن معارف خلیفه اوّل بود و این هم معارف علی‌بن ابیطالب7. فهمیدید چه عرض کردم؟ این، ولایت علیبن ابیطالب7 بود که اسلام را نجات داد. خلاصه کلام، اگر علی‌بن ابی‌طالب7 و امام حسن7 و امام حسین7 نمیبودند، از اسلام حتّی اسمی باقی نمیماند.

حضرت امام حسن7 دیدند منافقین و بعضی سران و افسران، باطناً با معاویه بده و بستان دارند. میخواهند امام حسن7 و امام حسین7 و بچّه‌های پیغمبر9 و شیعیان علی7 را، یعنی همان‌هایی را که قائمه اسلام هستند، همان‌هایی را که کانون معارف توحیدی هستند، همان‌هایی را که مرکز و محور حقیقت قرآن هستند، به کلّی از بین ببرند. دیدند نقشه، این است. چاره چیست؟ چاره این است که باید نقشه این‌ها را نقش بر آب کرد.

جوان‌ها! خوب گوش بدهید. یکی از جاهایی که در قلبتان شبهه می‌اندازند، این جاست و من ناچارم شب ولادت امام حسن7 بگویم. امام حسن7 دیدند نقشه، نقشه از بین بردن دین است. این نقشه، عملی است که منافقین میکنند. همین منافقینی که صورتاً دور امام حسن7 هستند، همین‌ها باطناً دارند با معاویه نقشه‌ریزی می‌کنند که با او همدستی کنند و کانون دین را بِکَنَند. این‌جا چه باید کرد؟ چاره به جز این نیست که نقشه این‌ها را نقش بر آب کرد. چاره به جز این نیست که هدف شوم این‌ها را باید از بین بُرد و خنثی کرد. از طرف دیگر معاویه دست سازش به جانب خود امام حسن7 هم دراز کرده بود. امام حسن7 با معاویه سازش کردند.

بر سر چه چیز سازش کردند؟ این مطلب باید از نظر علمی، تحلیل شود. آیا امام حسن7 به معاویه فرمودند: «تو خلیفه پیغمبر هستی»؟ ابداً! آیا امام حسن7، امامت را به معاویه دادند؟ ابداً! امامت به دست امام حسن7 نبود که به معاویه ببخشند. منصب «خلافة الرسول» مال امام حسن7 و به اختیار ایشان نبود که به معاویه ببخشند.

با معاویه سازش بر این شد: «معاویه! ما با تو سازش میکنیم که جنگ نکنیم. جمعیت را علیه تو نشورانیم. زمام کارها با شرایطی به دست تو باشد. شرایطش، این است که من و بنی‌هاشم و شیعیان علی7 یعنی مسلمانان واقعی در امن و امان باشیم و مشغول کارهای دینی خودمان باشیم و تا تو زنده‌ای، امر زمامداری به دست تو باشد. وقتی هم مُردی، باز زمامداری مال من باشد، و حقّ نداری به کس دیگری بدهی.»

این سازش بود. امام حسن7، نه امامت را به معاویه دادند، نه «خلافة الرسول» را به معاویه دادند، نه دست معاویه را در دین باز کردند. فقط گفتند: «تو مُلک میخواهی، می‌گویی: جنگ نکنیم، آشوب راه نیندازیم و صورتاً با تو مخالفت نکنیم، ما هم علیه تو جنگ نمیکنیم.» تمام! خود معاویه هم وقتی به شهر انبار آمد، گفت: «شرایطی را با حسن‌بن علی8 شرط کرده‌ام و تمام آن‌ها را زیر پا خواهم انداخت! من نیامده‌ام روزه و نماز شما را درست کنم. آمده‌ام مُلک و سلطنت بگیرم. سلطنت

و حکومت میخواهم که به دستم آمد! شرطهایی را هم که با حسن‌بن علی8 کرده‌ام، وفا نخواهم کرد.» و همین طور هم شد. امام حسن7 را کشت. از پادشاه ایتالیا یا همان روم، زهری خواست و زهر را برای «جعده» عیال امام حسن7 فرستاد. ده هزار دینار طلا هم به او داد. ده باغ و مِلک هم در اطراف بغداد و کنار دجله به او داد و گفت: «حسن‌بن علی8 را مسموم کن. او را که از بین بردی، تو را عروس خودم میکنم. تو را زن یزید می‌کنم.» جُعده هم امام حسن7 را مسموم کرد و شهید نمود.

پس سازش امام حسن7 با معاویه، رحمت بر امّت بود؛ احسانی در حقّ مسلمانان جهان بود. اگر سازش نمیکرد، منافقین ایشان را به کشتن میدادند. عدم سازش، فقط به کشتن ایشان ختم نمی‌شد بلکه همه بنی‌هاشم و بلکه تمام شیعیان و همه آن‌هایی که کانون اسلام و محور دین بودند، همه را از بین میبُرد. امام حسن7 رحمت الهی و کفل رحمت خدا بر امّت است. هم قیامش و هم قعودش، هم موقع زمامداری‌اش و هم موقعی که خانه‌نشین شد، رحمت بود. کفل رحمت خدا بود. امام حسین7 هم همین طور بودند. حال سازش امام حسن7 را فهمیدید؟ فهمیدید امام حسن7، احسان خدا بر این امّت بود؟ فهمیدید امام حسن7، کفل رحمت بود؟ من هم همین را می‌خواستم بگویم. سازش امام حسن7 مثل جنگ امام حسین7، هر دو رحمت بر این امّت بوده است؛ هر دو، احسان الهی بر مسلمانان جهان بوده است. و خدا هم در این آیه مبارکه، از امام حسن7 و امام حسین7 به عنوان دو کفل رحمت نام برده است.

خدایا به حقّ امام حسن و امام حسین8، فرزند ارجمند این دو بزرگوار، یعنی حضرت بقیةالله7، آشکاکننده دین، مُبَین قرآن مبین، پهن‌کننده داد و عدل بر روی زمین را به زودی آشکار فرما.

چند تا شعر است که مال یکی از شعرای اصفهانتان است. ببینم چقدرش یادم می‌آید تا در ولادت امام حسن7 به جای روضه برایتان بخوانم. بعد هم دعایتان کنم.

شاهي كه بود رويش، بر چرخ ولايت ماه فرمانده هفت اختر [21] ، بر پا كُنِ نُه خرگاه

نامش حَسَن و حُسنش، آئينه وجه الله آن سيّد عاليقدر، وان سرور عالي‌جاه

آن شاه فلك اورنگ، وان مير مَلَك افواج

وقت دیگر گذشت! تکه‌ها از امام حسن7 دارم. یک بابایی از ابوسفیان درآورد! در سن بچگی و در چهارده ماهگی به بینی ابوسفیان زد. یک دستی هم به زیر ریش ابوسفیان زد. [22] عجیب بود!

درياي حقيقت را، هم ساحل و هم كشتي جز سالك او هالك، جز مسلك او باطل

هم کامل‌و هم بِخْرَد، هم بِخْرَدو هم کامل صد موسي بِن عمران، بر در گه او سائل

صد عيسي بِن مريم، بر مرحمتش محتاج

راستی هم همین طور است.

خدایا! به حقّ این مولود مسعود که دل پیغمبر9 و امیرالمؤمنین7 و فاطمه3 را خرّم کرد، قَسَمَت می‌دهیم دل ما را به ظهور موفور السرور فرزند ارجمندش خرّم بفرما.

امشب من نمی‌توانم روضه بخوانم. شب ولادت و شب جشن است و شیعه باید در سرور اهل بیت:، مسرور باشد. امشب، شب سرور امام زمان7 است. می‌خواهم شما هم مسرور باشید. شیرینی هم خورده‌اید. بقیه شیرینی‌ها را هم نگذارید باقی بماند. وجود را باطل و عاطل نگذارید! شیرینی‌ها را تبدیل به شیعه بفرمایید! این شیرینی‌ها را مسلمان کنید و سپس از مسجد بیرون بروید.

دست‌ها را به خانه فاطمه زهرا3 ببرید. مهیا باشید!

این مقدّمه و صحبت‌ها، برای دعا در خانه خدا بود. شب ولادت امام حسن7، ماه مبارک صیام، درون خانه خدا، بندگان روزه‌دار. البتّه خدای متعال بزرگوارتر از این است که شما را ناامید و مأیوس و محروم ببرد. دست‌ها را به درگاه خدا ببرید. امام حسن7 را شفیع قرار بدهید. با صدای بلند بگویید:

باسمک الاعظم الاعظم، الاعزّ الاجلّ الاکرم، بخاتم النّبیین9 و باوصیائه المعصومین:، بحقّ مولانا ابی محمّد الحسن المجتبی7، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله، یا الله.

خدایا! به روح مقدّس خاتم‌الأنبیاء9 و سرّ سینه علی مرتضی7 و به آیات قرآن مبین، همین ساعت امر ظهور امام زمان7 را اصلاح بفرما. همه ما را به نصرت و مددکاری و یاری امام زمانمان7 در دو عصر غیبت و ظهور، موفّق بدار.

[1] . حدید: 28

[2] . رعد: 43

[3] . انعام: 59

[4] . یس: 12

[5] . انعام: 38

[6] . توبة: 36

[7] . حديد: 28

[8] . بحارالأنوار، ج10، ص451 و ج30، ص352 و...

[9] . انفال: 60

[10] . توبة: 36

[11] . بحارالأنوار، ج61، ص269

[12] . بحارالأنوار، ج43، ص252

[13] . مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج3، ص397 به نقل از منابع اهل تسنّن

[14] . بحارالأنوار، ج43، ص252 / مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج3، ص398

[15] . بحارالأنوار، ج43، ص291 / علل الشرائع، ج1، ص211

[16] . عيون أخبار الرضا7، ج2، ص33 / بحارالأنوار، ج36، ص228 و...

[17] . بحارالأنوار، ج16، ص295

[18] . «إِنَّ حَلْقَةَ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ فَإِذَا دُقَّتِ الْحَلْقَةُ عَلَى الصَّفْحَةِ طَنَّتْ وَ قَالَتْ يَا عَلِيُ.»؛ بحارالأنوار، ج8، ص122

[19] . بحارالأنوار، ج3، ص309 به نقل از ارشاد شيخ مفيد

[20] . عبارت «كيف الكيف، فلا كيف له»، در داستان مرد يهودي مشاهده نمي‌شود؛ هر چند در احاديث ديگر مكرر بيان شده است. به طور مثال:

«قال اميرالمؤمنين7: قال رسول الله9:... لَا كَيْفَ لَهُ وَ لَا أَيْنَ، لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كَيَّفَ الْكَيْفَ وَ أَيَّنَ الْأَيْنَ.» (التوحيد (للصدوق)، ص311)

«قال الرضا7: هُوَ أَيَّنَ الْأَيْنَ بِلَا أَيْنٍ وَ كَيَّفَ الْكَيْفَ بِلَا كَيْفٍ فَلَا يُعْرَفُ بِالْكَيْفُوفِيَّةِ وَ لَا بِأَيْنُونِيَّةٍ.» (الكافي، ج1، ص78)

[21] . سبعه سيّاره: قمر و عطارد و زهره و شمس و مريخ و مشتري و زحل

[22] . «جَاءَ أَبُو سُفْيَانَ إِلَى عَلِيٍّ7 فَقَالَ: يَا أَبَاالْحَسَنِ! جِئْتُكَ فِي حَاجَةٍ. قَالَ: وَ فِيمَ جِئْتَنِي؟ قَالَ: تَمْشِي مَعِي إِلَى ابْنِ عَمِّكَ مُحَمَّدٍ فَتَسْأَلُهُ أَنْ يَعْقِدَ لَنَا عَقْداً وَ يَكْتُبَ لَنَا كِتَاباً. فَقَالَ: يَا أَبَاسُفْيَانَ لَقَدْ عَقَدَ لَكَ رَسُولُ اللهِ عَقْداً لَايَرْجِعُ عَنْهُ أَبَداً وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ3 مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ وَ الْحَسَنُ7 يَدْرُجُ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ هُوَ طِفْلٌ مِنْ أَبْنَاءِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ شَهْراً. فَقَالَ لَهَا: يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ! قُولِي لِهَذَا الطِّفْلِ يُكَلِّمْ لِي جَدَّهُ فَيَسُودَ بِكَلَامِهِ الْعَرَبَ وَ الْعَجَمَ. فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ7 إِلَى أَبِي سُفْيَانَ وَ ضَرَبَ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى أَنْفِهِ وَ الْأُخْرَى عَلَى لِحْيَتِهِ ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْ قَالَ: يَا أَبَاسُفْيَانَ! قُلْ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ» حَتَّى أَكُونَ شَفِيعاً. فَقَالَ7: الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي جَعَلَ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى نَظِيرَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّ (وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا)» (مريم: 12)؛ (بحارالأنوار، ج43، ص326)